

زبان فارسی در چین

سالها قبل، یکی از دوستانم مقاله‌ای بزبان عربی تحت عنوان نفوذ فرهنگ و زبان فارسی در اندونزی برایم فرستاد که این مقاله بوسیله دفتر روابط فرهنگی ایران در ۱۹۶۰ به چاپ رسیده بود*. در همین زمان سکه‌ای برای شناسائی برایم فرستاده شد که متعلق به یکی از امرای مسلمان و شاید مربوط به هندوچین بود. دقیقاً مطالب سکه را بخاطر ندارم ولی آنچه بیاد دارم، سکه ضرب ایران بود و این فکر برایم پیداشد که امکان داشته است نفوذ فرهنگ ایران تا این نواحی گسترش پیدا کرده بوده است.

با داشتن این اطلاعات مقاله‌ای در دست تحریر داشتم راجع به فقیه دانشمند، برهان‌الدین ساغرچی که از شهر ساغرج نزدیک سمرقند به بغداد سفر کرد تا از حوزه‌های درسی و علمای دینی آنجا بهره‌مند شود. ساغرچی مناسک مذهبی حج را هم در مکه انجام داد و پس از مدتی به شیراز سفر کرد و مورد تکریم و احترام امرای فارس واقع شد. بزرگی مقام و شهرت شیخ تا هند پیش رفت تا جایی که سلطان محمد بن تغلق (متوفی ۷۲۵ م) چهار هزار دینار برایش فرستاد و از او دعوت کرد که بدربار او برود. اما شیخ برهان‌الدین بعوض رفتن بدربار سلطان در هند به «خطا» میرود و در شهر خان‌بالغ (پکن) منزل می‌کند و ریاست جامعه مسلمانان آنجا را بعهده می‌گیرد و عنوان «صدر جهان» باو داده می‌شود، بطوری که در نسخه اصلی رحله ابن بطوطه آمده این لقب بوسیله خان بزرگ چین به شیخ برهان‌الدین داده شده بود.

با دانستن این جریان، فکری برایم پیدا شد تا مقاله‌ای در خصوص نفوذ و تأثیر فرهنگ و زبان فارسی در چین بنویسم. هرچند دامنه این تحقیق فوق‌العاده وسیع و تهیه منابع و مآخذ برای بررسی آن بسیار دشوار و از حد توان یک نفر خارج بود و احتیاج به تحقیق کلی بوسیله چندین نفر و شاید مجمعی داشت، بهر حال برای آنکه سرآغازی برای چنین بحث و تحقیق بزرگی فراهم آید، با استفاده از نوشته‌های ابن بطوطه و سایر منابعی که در دسترس بود، مقاله زیرین فراهم گردید که حاصل نتایج بررسی‌های اینجانب می‌باشد. ابن بطوطه در خصوص شهر هانگ‌چو^۱ می‌نویسد:

* عنوان مقاله چنین است: «حول العلاقات الثقافية بين ایران و اندونسیا».

«امیر قورتی فرمانروای چین است، امیر در کاخ خود از ما پذیرائی کرد و ضیافتی برپا داشت که به آن «طوی» می‌گویند. در این مهمانی عده‌ای از بزرگان شرکت داشتند امیر آشپزهای مسلمان آورده و گوسفندان را بطریقه اسلامی ذبح کرده و غذا پخته بودند. امیر با وجود بزرگی مقامش غذا شخصاً بما تعارف می‌کرد و قطعات گوشت را پس از تکه‌تکه کردن در ظرف ما می‌گذاشت. سه روز مهمان او بودیم. سپس به بندرگاه رفتیم و پسرش ما را همراهی کرد. سوار کشتی شدیم که شباهت به جہاز جنگی داشت و پسر امیر با تعدادی خواننده و نوازنده سوار کشتی دیگری شد. آنان شروع به خواندن آواز چینی، عربی و فارسی کردند. امیرزاده آواز و نغمات ایرانی را بیشتر دوست داشت. هنگامی که شعری فارسی می‌خواندند، دلشاد می‌شد و نوازندگان و خوانندگان را تشویق می‌کرد که آن آهنگ را تکرار کنند و شعر فارسی را مجدداً بخوانند. شعر و آهنگ چندین بار نواخته و خوانده شد، بطوریکه منم آن شعر را حفظ کردم. اشعار با آهنگ دلنشین خوانده می‌شد و چنین بود:

تا دل به محنت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام

چون در نماز استاده‌ام توی بمحراب انبری

شب هنگام به کاخ امیر برگشتیم و شب را در آنجا سپری کردیم. نوازندگان و خوانندگان در کاخ بودند و آهنگهای دلنشین و زیبا اجرا کردند.»

ابیات فارسی که به غلط در تمام متون عربی به چاپ رسیده ربطی به نسخه معیوب خطی کتاب ندارد، چونکه، ما کاملاً آگاه هستیم که این بطوطه زبان فارسی را می‌دانسته و شواهد زیرین ادال براین امر است.^۲

«به نزدیک سلطان رسیدم، دست مرا گرفت و با گرمی آنرا فشرد و با حالتی خوش و به فارسی گفت: آمدن شما باین مکان موجب خرسندی و خوشبختی است، خیالتان آسوده باشد، به نحوی با ملاحظت و مهربانی با شما رفتار کنم که آوازه خوش آن به گوش تمام کسان و همشهریان شما برسد بطوریکه به این ولایت بیایند و در خدمت شما باشند.»

این بطوطه در سرندیب با پادشاه آنجا به فارسی صحبت می‌کند^۳ و موقعی که در مالوی دختری به او معرفی می‌شود که زبان فارسی می‌دانست، فوق‌العاده خوشحال می‌شود، چونکه تنها کسی بود که زبان فارسی می‌دانسته

۲- همان ماخذ فوق، ص. ۲۰۷.

۳- ترجمه فارسی، ص. ۶۶۰ ن.

است.^۴

این ابیات به غلط به انگلیسی ترجمه شده و ترجمه آن بشرح زیر است.^۵

*My heart given up to emotion,
was O'erwhelmed in waves like the Oceans.
But betaking me to my devotions,
My troubles wear gone from me. ...*

مدتها موجب گمراهی محققان شده بود تا اینکه در سنه ۱۹۵۰ م. ۱۳۲۸ ش، دانشمند برجسته ایرانی، محمد قزوینی تشخیص درست ابیات فوق را داد و آن را جزو غزلی از بدایع سعدی دانست و صحیح آن این است.^۶

تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام چون در نماز استاده‌ام گوئی به محراب اندری یکی از نکات بسیار مهم، اصطلاحات و لغات زبان فارسی است که وارد زبان چینی شده است و برعهده محققین و دانشمندان زبان‌شناس ایرانی و چینی است که درباره آن به تفحص و تحقیق بپردازند. در این مقاله بسا استفاده از رحله ابن بطوطه و سایر منابع و مأخذ به چندین مورد از آن اشاره خواهیم کرد. يك لغت آن کلمه «پاسوان» است که با اندکی تغییر از لغت پاسبان گرفته شده و ابن بطوطه موارد استعمال آنرا در شهر کنجنفو شنیده است.^۷ ابن بطوطه می‌نویسد:

«هنگامی که به این شهر رسیدیم، قاضی و شیخ الاسلام، و بازرگانان با علمها، طبها، بوق و شیپورها و خنیاگران در خارج از شهر از ما استقبال کردند و برایمان اسب آوردند. ما سوار اسب شدیم و بقیه پیاده آمدند و فقط قاضی و شیخ الاسلام سوار اسب شدند. حاکم شهر با همراهانش نیز آمده بودند. با این تشریفات وارد شهر شدیم. شهرداری چهار بارو بود. بین باروی اول و دوم غلامان سلطان که نگهبانان شهر می‌باشند اقامت دارند و بعضی در روز و بقیه در شب حراست شهر را بعهده دارند و به آنان «پاسوان»^۸ می‌گویند. بین

۴- مأخذ فوق، ص. ۶۹۲.

۵- ترجمه گیپ، ص. ۲۹۶.

۶- مراجعه کنید به: شدالازار، ص ۵۰۵.

ای چهره زیبای تو رشک بنان آذری هر چند وصفت می‌کنم درحسن از آن بالاتری

۷- ترجمه گیپ، ص ۲۹۱. در رحله ابن بطوطه «الباسوانان والبصوانان» آمده. ص ۱۶۵.

۸- مأخوذ از ترجمه فارسی، ص ۷۴۵.

باروی دوم و سوم سر‌بازخانه قرار گرفته که آنان سواره نظام هستند و وزیر نظر فرمانده نظامی یا ساخلوی شهر هستند که حاکم شهر است. بین باروی سوم مسلمانان بسر می‌برند. منهم در بین مسلمانان و در خانه شیخ‌الاسلام ظهیرالدین قرلانی منزل گرفته، در داخل باروی چهارم چینی‌ها زندگی می‌کنند که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند...

ابن بطوطه وقتی ماجرای ششمین شهر از مجموعه «خنسا» را شرح می‌دهد، بهترین مسئله را برای بحث در این مقاله ارائه می‌دهد. این اصطلاح به خوبی در ترجمه انگلیسی کتا به ابن بطوطه آورده شده است و من متن ترجمه آن را در اینجا نقل می‌کنم که بخوبی بکلمه «دست» اشاره شده است: «فردای آن شب از دروازه شهر پنجم که بزرگترین شهرهای ششگانه و محل سکونت توده مردم است وارد شدیم. این قسمت بازارهای خوب و صنعتگران هنرمند دارد و پارچه‌های معروف خنسائی در آن بافته می‌شود. از صنایع عجیب این شهر طبقه‌بندی است از حصیر که آن را «دست» می‌نامند و قطعات آن به بهترین و ماهرانه‌ترین طرز به پیوسته، رنگی سرخ و شفاف بر آن می‌زنند...»

در نسخه اصلی رحله (جلد ۲، ص ۱۶۸) کلمات ایرانی بدین شرح آورده شده است: «وبالغه دخلنا من باب یسمی کشتی دانان الی المدینة السادسة یسکنها البحرية والصيدون والجلافة والنجارون و یدعون دورگاران (دروذگران) والاصباحیصه وهم الرماة والبیادة وهم الرجالة.»

در اینجا بخوبی دیده می‌شود که کلمه «کشتی‌دانان» از کشتی‌رانان گرفته شده و درست کلمه «دروذگران» «دروذگران» و کلمه «صباحین» همان «سپاهی» و «بیاده» همان «پیاده» است.

ابن بطوطه در خصوص کلمه صدر جهان و پاشا چنین می‌نویسد: خاقان به برهان‌الدین ساغرچی عنوان صدر جهان داد و او را بریاست تمام مسلمانان قلمرو سلطنت خود برگزید. صدرجهان ترکیب فارسی است در صورتیکه لغت پاشا تحریف کلمه پادشاه است. (رجوع شود به ترجمه گیپ. بخش ۱۱، شماره ۲۲ و ۲۵).

ابن بطوطه وقتی شرح کاخ پاشا را می‌دهد، چندین کلمه فارسی را که صاحبان مناصب در کاخ سلطنتی بعهدہ دارند، بازگو می‌کند. کاخ سلطان در قسمت مرکزی و در داخل شهر خان بالغ (بکینک) قرار گرفته و اختصاص بخود

۹- مأخذ فوق، ص ۲۹۷.

۱۰- همان مأخذ، صص ۵۲-۵۱.

و اعوان و انصارش داشته است: قسمت اعظم این کاخ از چوب‌های کنده‌کاری شده ساخته شده بود. و معماری بی‌نظیری در ساختمان کاخ بکار برده شده بوده است. پرفسور گیپ شرح کاملی از کاخ را نقل کرده و من قسمتی از آن را از رحله بشرح زیر می‌آورم.^{۱۱}

«وقصره فی وسط المدینة... یجلس به الکتوال... الممالک البرداریة... یجلس علیه الاصباهیة... یجلس علیه النزداریة... یجلس علیه التغداریة... یجلس علیه الجنداریة، الخ.

لغات النزداریة والاصباهیة والبرداریة، الکتوال، الجنداریة، التغداریة مسلماً از کلمات فارسی ذیل گرفته شده است:

کو تووال = الکتوال برده‌دار = البرداریه سپاهی = الاصباهیة
نیزه‌دار = النزداریه تیغ‌دار = التغداریه جاندار = الجنداریه.

لغات ایرانی تغییر شکل یافته به عربی در چین بکار برده شده و این خود نشان‌دهنده گسترش زبان فارسی در چین است. وقتی که جریان پول را تشریح می‌کند. ابن بطوطه در این مورد می‌نویسد:^{۱۲}

«بیسست و پنج قطعه از این پول کاغذی را بالش یا «بالشت» می‌نامند. کلمه بالش موارد استعمال زیادی در زمان حکمفرانان مغول در ایران و آسیای مرکزی داشت. مورخان دوران مغول، مانند عظاملک جوینی، رشیدالدین فضل‌الله، و صاف‌الحضرة و بناکتی به کرات از این کلمه در کتابهای خود آورده‌اند. مقدار آن برابر با پانصد مثقال طلا و یا نقره بوده است.

پرفسور گیپ^{۱۳} بالش را شمش فلزی می‌داند که وزن آن معادل چهار ونیم پوند (۲۰۴۱٫۱۵ گرم) بوده است و پول رایج اوایل قرن سیزدهم دراستپ‌ها بشمار میرفته است. این اصطلاح «بالش» یا «بالشت» بوسیله مغولان به چین آورده شده بود.

لغت دیگر، کلمه دیوان است «امیر برمن سلام کرد و به محاسب دیوان معرفی‌ام کرد»^{۱۴}.

پرفسور گیپ کلمه دیوان را بمعنای شوری نمیداند، اما مؤسسات علمی در مصر و افریقای جنوبی این اصطلاحات را می‌شناسند^{۱۵}. این لغت معمولاً مورد استعمال خودش را در زبان فارسی دارد و بزبان چینی هم راه یافته است

۱۱- در ترجمه گیپ، اتابک آمده است.

۱۲- جلد ۲، ص ۱۶۹.

۱۳- ترجمه گیپ، ص ۲۸۴. ترجمه فارسی، ص ۷۳۵.

۱۴- ترجمه گیپ، ص ۳۶۹.

۱۵- مأخذ فوق، ص ۲۸۸.

که نشانه تأثیر زبا فارسی از زمانهای خیلی گذشته در چین است.

دیگر کلمات و اصطلاحات فارسی

۱- **صین کلان** - «از او درخواست کردم که راهنمایی در اختیارم بگذارد تا مرا به نواحی صین که خود آنان صین کلان می نامند، ببرد».

چین کلان، ترجمه از کلمه سانسکریت «مهاچین» است و مهاچین هم در فارسی چین و مهاچین [چین وماچین] گفته می شود.

۲- **خطا** - این کلمه به قسمت شمالی چین اطلاق می شود که در مقابل صین (چین) قرار گرفته و مسافران مسلمان در جنوب را چنین خطاب میکردند و بدین نحو دو قسمت چین را از یکدیگر متمایز می دانستند و اصل آن از کلمه Kithay گرفته شده و ترکها يك سلسله سلطنتی در یکنیک در اثنای قرون دهم تا یازدهم تشکیل دادند.^{۱۶}

۳- **طوی** - «او ضیافتی در کاخ خود برای ما ترتیب داد و باین ضیافت طوی می گفتند».^{۱۷} طوی يك کلمه ترکی است و بمعنای عروسی کردن و شادمانی و جشن عروسی است. این لغت موارد استعمال زیاد در فارسی عصر مغولی دارد.

«برادرزادگان باتو، جمعیتی بزرگ ساختند و روزها طوی کردند. چون بحدود آلمالیخ رسیدند، او رغن خاتون به استقبال آمد و طویهای متواتر کرد و دیگر شهبزادگان باتفاق موافقت نموده بهارگاه در قزاقورم همچنین طوی کردند.» احتمال زیاد دارد که این کلمه از راه زبان فارسی به چین رفته نه از ترکی.

۴- **پرگاله** - کسانی که بانزده قطعه از آن فلزات قیمتی را مالک باشند «ستی» نامیده می شوند^{۱۸}، و هریک از قطعات مزبور «پرگاله» می نامند.

بدرستی نمیدانیم که کلمه «ستی» يك لغت چینی است یا از سایر زبانها گرفته شده است. اما بنظر می رسد که برگاله باید پرگاله باشد و در فرهنگ لغات فارسی دو معنی دارد:

۱- قسمتی از يك چیز یا شیئی، امیر خسرو دهلوی می گوید^{۱۹}:

۱۶- مأخذ فوق، ص ۳۷۰.

۱۷- مأخذ فوق، ص ۳۷۲.

ترجمه گیپ، ص ۲۹۵. ترجمه فارسی، ص ۷۴۹.

۱۹- ومن كان له خمس عشرة سموه السنن (بفتح السين المهمل وكسر القاء اسمعولوه) وهو بمعنى كارمن بمصر ويسمون القطعه الواحدة منها برگاله (بفتح الباء الموحده و سکون را وبفتح الكاف والهمه) رحله. جلد ۲، ص ۱۶.

من آب طلب کردم ازین دیده خونبار او خود همه پرگاله خون جگر آورد
همچنین سراج‌الدین قمی می‌گوید:

دیده‌ام در غم فراق تو کرد

پر ز پرگاله جگر دامن

۲- همچنین به معنی يك نوع نخ است.

معنای اول در جملات بالا درست بنظر میرسد، اما در فرهنگ اشتینگاس پرگاله چنین بیان شده است و معنی آن، جرقه، يك جام شیشه است و سپس معنای وصله‌ای که برجامه زنند. تیکه پارچه، پاره‌ای از هر چیز، گزنه، بینه. در فرهنگهای ایرانی مانند، فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، فرهنگ نظام و غیاث‌اللغات کلمه با حرف کاف آمده نه با حرف گاف. مسلماً آنچه ابن بطوطه بکار برده است اصطلاح لغت ایرانی است.

۵- آب حیات - ابن بطوطه وقتی دربارهٔ قوانین چینی سخن می‌گوید،

چنین اطلاعاتی داده است: ۲۰:

«ویخترقه النهر اماصروف بآب حیات معنی ذلك ماء الحیاة ویسمى ایضاً نهر السمر (السرو) کاسم النهر الذی بالهند و منبعه^{۲۱} من جبال یقرب مدینه‌خان بالقرود تسمى کوه بوزنه معناه جبل القروء.»

- رودخانه‌ای از این مکان عبور می‌کند که آب حیات نامیده می‌شود و رودخانهٔ دیگر را رودسرو می‌گویند (با این نام رودخانه‌ای هم در هندوستان وجود دارد) که از کوههای نزدیک شهرخان بالغ سرچشمه می‌گیرد که به آن کوه بوزینه می‌گویند.

«آب حیات» و «کوه بوزینه» لغات ایرانی هستند، مسلماً این اسامی روزگاری بر روی متصرفات ایران گذاشته شده بوده است. بعضیها ممکن است چنین برداشت کنند که ابن بطوطه این لغات و اصطلاحات را از چینی‌ها اقتباس کرده باشد که مسلماً درست نیست، زیرا زبان مادری ابن بطوطه عربی بوده و ترجمهٔ آن از چینی به عربی صحیح بنظر نمی‌رسد، چون ضبط این لغات به فارسی است، بنابراین هیچگونه شکي در اصالت این لغات فارسی نیست.

۶- جنگ (سفینه) - جنگ در فارسی بمعنای گلچین ادبی بکار برده می‌شود، در چینی این کلمه معنی کشتی بزرگ جنگی را می‌دهد. اما لغت جنگ در فارسی معنای کشتی یا قایق را می‌دهد که معادل عربی آن سفینه است. همچنین معنای دیگر آن کتاب با بیاض بزرگ است و صاف حضرت این لغت

۲۰- فرهنگ جهانگیری، جلد ۲، ص ۸۸۲.

۲۱- رحله، جلد ۲، ص ۱۵۸.

را بمعنی کشتی در عبارات ذیل بکار برده است:^{۲۲}
 «ملك معظم فخرالدین احمد از حکم ویرلیغ پادشاه عادل غازان در سنه
 سبع و تسعین و ستمائه نامزد حضرت تیمور قان شد... و منتهی اسباب سفر
 و مرتب مصالح جهازات و جنگها گشت.»

در جایی دیگر می نویسد:^{۲۳}

«و پیوسته طوائف اقصی چین و ماچین و روائع بضائع بلادهند و سند به
 سفائن بزرگ که آنرا جنگ گویند امثال الجبال تجری بجناح الریاح علی
 سطوح المیاه بدانجا متواصل باشد.»

رشیدالدین فضل الله کلمه جنگ را در کتاب خود چنین آورده است:^{۲۴}
 «کشتی های بزرگ را در زبان چینی جنگ می گویند، این کشتی ها انواع کالا-
 های مختلف را از چین و ماچین و بلاد سند و هند با خود می آورند.» مسلماً
 این لغت ریشه چینی دارد^{۲۵} و بعداً بایران آمده و سپس وارد زبانهای اروپایی
 شده است. چنانکه این کلمه در فرانسه^{۲۶} La Jongue نامیده می شود. احتمال
 کلی دارد که این لغت بوسیله ملوانان اسپانیولی از چینی ها یا جاوهای هافقتباس
 شده باشد و از طریق سواحل شرقی هندوستان به اروپا آمده باشد^{۲۷}. بهر حال
 کاربرد این لغت بمعنای بیاض یا گلچین ادبی بعدها بوده است و برداشت
 مؤلف فرهنگ رشیدی از آن که خاقانی در ابیات ذیل آنرا بکار برده است:
 درست نیست.

هر جنگ زمانه فارغ الذات از بیست و چهار رود ساعات
 چونکه منظور خاقانی در واقع کلمه جنگ است که يك آلت موسیقی می باشد.
 ایرانیها معمولاً کلمه سفینه عربی را بجای جنگ گرفته اند. میرزا محمدقزوینی^{۲۸}
 در ابتدا تصور کرده بود که کلمه سفینه معنای بیاض را نمی دهد، بعدها با
 مراجعه به کتاب ثعالبی (ص ۱۶۱) نظر خود را تغییر داد^{۲۹}.

۲۲- قام قدیمی رودخانه سرجو. بعضی مواقع، قهقرا هم نامیده شد که در اواد

جریان ندارد.

۲۳- تاریخ و صافه، ص ۵۰۵.

۲۴- تاریخ و صافه، ص ۳۰۱. این شرح مربوط به سواحل کورماندیل در معتبر است.

۲۵- تاریخ هند، جلد ۱، ص ۶۹.

۲۶- رجوع کنید به مجله یادگار، جلد ۴، بخش ۳، صص ۵۸-۵۹.

۲۷- دایرةالمعارف، بخش اشتقاق لغات.

۲۸- مجله یادگار، جلد ۴، بخش ۳، ص ۵۹.

۲۹- مأخذ فوق، جلد ۴، بخش ۳، ص ۶۰.

این بطوطه این کلمه را بمعنای کشتی آورده است که خود با این سفینه سفر خود را به چین آغاز کرده بوده است. این بطوطه می نویسد^{۳۰}:

«جهازهای چینی معمولا سه نوع هستند، کشتی‌ها بزرگ را جنگ می‌گویند^{۳۱}. نوع متوسط آنها «زاو» یا «داو» می‌گویند و نوع کوچکتر را کم کمس Kamkams گویند. نوع بزرگ این کشتی‌ها دارای سه تا دوازده پادبان است که از نی هندی یا خیزران مانند حصیر بافته شده است. زمانی که تمام وسایل برای مسافرت به چین فراهم گشت. سلطان سماری یکی از جهازات سیزده گانه جنگ خود را برای ما در بندر کالیکوت آماده ساخت.»

من فکر می‌کنم، مطالعه و تحقیق در هر کدام از موضوعات مربوط به نفوذ فرهنگ ایرانی در چین منجر به افزایش قراین بیشتری در این خصوص خواهد شد. امیدوارم این فکر من باعث شود که دوستان دانشمندم در این مورد باشوق و ذوق و فکری تازه رشته تحقیقات خود را ادامه دهند.

حال بعضی از عوامل دیگر نفوذ زبان ایرانی را در زبان و فرهنگ چینی مورد بحث قرار می‌دهم.

۱- مقدم بر همه روابط تجاری بوده است. بخوبی می‌دانیم که چین رابطه تجارتی بسیار مهمی با سرتاسر کشورهای جهان اسلامی داشته است و بهترین دلیل برای آن مهاجرت افراد زیادی از مسلمانان است که بجنوب چین سفر کرده و در آنجا اقامت گزیده‌اند. در اثنای قرون سیزدهم و چهاردهم کشور ایران مقدم بر تمام کشورهای مسلمان بوده که رابطه تجاری بسیار زیادی با چین داشته است که بخوبی از خلال نوشته‌های این بطوطه آشکار می‌شود. قسمت جنوبی ایران، بخصوص فارسی که از حملات و کشتار ابی‌امان مغولان سلامت جان بدر برده بود، مرکز بزرگی برای نشر و گسترش فرهنگ ایران و همچنین بسط اقتصادی بشمار میرفت. ایرانیان، بخصوص ایرانیان سواحل جنوبی ایران سفر را به چین آغاز کردند. آنان نشانه‌هایی از نفوذ فرهنگ ایران را در شهرهای ساحلی هند، سیلان، مالدای و حتی در سواحل چین و جزایر جاوه و سوماترا و سایر قسمت‌ها برجای گذاشتند.

دنباله دارد

۳۰- ماخذ فوق. ص ۴ و ص ۷۰.

۳۱- ترجمه گیپ، صص ۲۳۶-۲۳۵.